

پیام غروب اسلام

محمد عابدی

﴿ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین﴾^۱

* اشاره:

با پایان یافتن حجة الوداع در سال ده هجری و بازگشت پیامبر، مدینه خود را برای وداعی دیگر آماده می‌کرد؛ وداعی جانسوز با رسول اکرم ﷺ آخرین فرستاده الهی و پایان بخش سلسله پیامبران.

این انتظار تلخ در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری به سرانجام رسید و امت اسلامی را به داغی ابدی نشاناند. در میان چنین غم و اندوهی، یگانه عاملی که می‌توانست جامعه مسلمانان را از هجران فقدان رسول خدا برهاند و به آینده‌ای اطمینان‌بخش امیدوار سازد، بشارت‌های خداوند و رسول اکرم ﷺ مبنی بر جاودانه بودن دینی بود که پیامبر خاتم آورده بود. اینک که در آستانه سالروز رحلت رسول خاتم قرار گرفته‌ایم، مناسب است با نظاره خورشید بی‌غروب دین اسلام، پرده از راز خاتمیت محمد مصطفی ﷺ کنار بزنیم و دل‌های اندوهگین خود را با ترسیم آینده‌ای درخشان برای اسلام تسلی بخشیم.

* مبانی خاتمیت

● ۱- از منظر قرآن:

و از این روی نیاز به استدلال ندارد. با این حال می‌توان هم به آیات و هم به روایات در این مورد استناد کرد. صریح‌ترین آیه عبارت است از:

پایان یافتن سلسله پیامبران با بعثت رسول اکرم ﷺ از ضروریات اسلام است

بنخوانید. در این آیه به جوهر و هسته مرکزی اندیشه ختم نبوت اشاره می‌کند.^۴

● ۲- از منظر روایات:

موضوع خاتمیت در ضمن صدها روایت مورد تأکید قرار گرفته است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

○ حدیث منزلت:

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ می‌خواست راهی جنگ تبوک شود، علی رضی الله عنه را به جای خود در شهر تعیین کرد. امام از این که در این جنگ نمی‌تواند با پیامبر همراه شود اندوهگین شد و اشک از چشمانش جاری شد. در این لحظه پیامبر به او فرمود: «اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي»^۵ آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون به موسی باشی مگر این که بعد از من پیامبری نیست.»

○ حدیث آخرین امت:

«ایها الناس انه لانسبی بعدي و لا امة بعدکم»^۶ ای مردم پیامبری بعد از من و امتی بعد از شما نیست.»

○ آخرین سنت:

«ایها الناس انه لانبی بعدي و لاسنة بعد سنتی»^۷ ای مردم پیامبری بعد از من و سنتی بعد از سنت من نیست.»

«ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین»^۲ «محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی رسول خدا و پایان بخش انبیاء است». البته در مورد این آیه دو اشکال مطرح شده است که عبارتند از:

۱- خاتم به معنای انگستری است.

۲- انبیا پایان یافته‌اند نه رسولان.

در پاسخ باید گفت: خاتم به معنای وسیله پایان بخش به چیزی است^۳ و هر پیامبری که مقام رسالت داشت، نبی هم هست و با پایان یافتن سلسله انبیاء، سلسله رسولان هم پایان می‌یابد و هر چند مفهوم نبی اعم از رسول نباشد اما از حیث مورد، نبی اعم از رسول است.

شهید مطهری رحمته الله علیه در ذیل این آیه می‌نویسد:

«لحن آیه مورد بحث خود می‌رساند که قبل از نزول این آیه نیز پایان یافتن نبوت به وسیله پیامبر اسلام در میان مسلمین امری شناخته شده بوده است. مسلمانان همان طوری که محمد را رسول الله می‌دانستند، خاتم النبیین نیز می‌شناختند. این آیه فقط یادآوری می‌کند که او را با عنوان پدر خوانده فلان شخص نخوانید. او را با همان عنوان واقعی اش که رسول الله و خاتم النبیین است

○ آخرین در دنیا:

«نحن الاخرون السابقون يوم القيامة»^۸
ما در دنیا آخرین و در قیامت اولین
هستیم.»

○ تکمیل کننده تعداد رسولان:

قال علی عليه السلام: «ولم يخل سبحانه خلقه
من نبي مرسل او كتاب منزل او حجة لازمة
او محجة قائمة، رسل لا تقصر بهم قلة عددهم
ولا كثرة المكذبين لهم من سابق سمى له من
بعده او غابر عرفه من قبله على ذلك نسلت
القرون ومضت الدهور و سلفت الالباء و
خلفت الابناء الى ان بعث الله محمداً رسول
الله صلى الله عليه و آله لانجاز عدته و تمام
نيوته مأخوذاً على النبيين ميثاقه، مشهورة
سماته، كريماً ميلاده»^۹

پدران گذشتند و پسران را به جای خود
گذاشتند تا زمان بعثت رسول خدا صلى الله عليه وآله
رسید و خدا آن حضرت را برای وفای به
عهد و تکمیل نبوت خود که با پیامبران
بسته بود و اوصافش را برای آنان شرح
داده بود، و از دودمانی شایسته بود. اعزام
کرد.»

○ درود بر محمد؛ خاتم النبیین

قال علی عليه السلام: «... اجعل شرايف
صلواتك و نواמי برکاتك على محمد
عبدك و رسولك الخاتم لما سبق؛
... خدایا بهترین درودهای خود و
برکات فراوانت را بر محمد؛ بنده و
رسولت بفرست.

[محمدی که خاتم پیامبران است].^{۱۰}

○ پایان عهد و پیمان

قال علی عليه السلام: «... و لم يخلهم بعد ان
قبضه مما يؤكد عليهم حجة ربوبيته و يصل
بينهم و بين معرفته به تعاهدهم بالحجج على
السن الخيرة من انبيائه و متحملی و دائع
رسالاته قرناً قفرنا حتى تمت بنبيتنا محمد
صلى الله عليه و اله و سلم حجة و بلغ
المقطع عذره و نذره»^{۱۱}

... خدا به وسیله پیامبران خود که
بهترین سخنگویان و حافظان امانت‌های
رسالت بودند در هر قرن با ملت خود

خدا در هیچ عصری مردم را بدون
پیامبر یا کتاب آسمانی، رهبر مورد نیاز و
راه راست نگذاشته است.

پیامبرانی را فرستاد که محدود بودن
تعداد خود [و پیروانشان] و افزون بودن
مخالفان آنان مانعی از انجام رسالت آنان
نبود. هر پیامبری چه پیامبرانی که اوائل
تاریخ مبعوث شده‌اند یا پیامبرانی که
اواخر آمده‌اند همه مشخصات پیامبر بعد
از خود را بیان می‌کردند. به همین ترتیب
قرن‌ها گذشت، روزگارا سپری شد،

که خانه‌ای بسازد و کاملش کند، مگر جای یک خشت را. پس هر کس که وارد شود و به آن نظر اندازد، بگوید چه زیباست مگر جای این خشت. من جای آن خشت هستم تا این که با من انبیاء خاتمه یافت.»

آنچه خواندیم تنها گوشه‌ای از روایات زیادی است که در این باب وارد شده است و البته گویای توجه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امام علی عَلِيٌّ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به عمق عظمت مسأله خاتمیت می‌باشد. از حیث اجماع مسلمین نیز آن گونه که گفتیم این مسأله جزء ضروریات اسلام به شمار می‌رود و به قول شهید مطهری رَحِمَهُ اللهُ «هر آنچه از سوی اندیشمندان مسلمان در این باب گفته شده تنها در این جهت بود که می‌خواستند به عمق این اندیشه پی ببرند و راز ختم نبوت را کشف کنند.»^{۱۵}

● ۳- از منظر عقل:

برای یافتن مبانی خاتمیت از منظر عقل ابتدا باید به ضرورت نزول وحی و پیامبران پی ببریم، آن گاه به دلایل تعدد پیامبران پردازیم و در پایان معدوم شدن این دلایل را توجیه گر پایان تعدد و نازل شدن سلسله وار انبیاء بدانیم.

عهد و پیمان را ادامه داد تا رسالت به پیامبر ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم شد و رسالت اعلام خطر و اتمام حجت به پایان رسید.»

○ ختم پیامبری

قال علی عَلِيٌّ: «ارسله علی حین فتره من الرسل ... فقفی به الرسل و ختم به الوحی...»^{۱۲}

خداوند پیامبر اکرم را در زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری نیامده بود. خدا با فرستادن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برنامه پیامبران دیگر را تعقیب کرد و پیامبری را ختم نمود...»

○ پایان بخش رسول‌های خدا

قال علی عَلِيٌّ: «... امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته...»^{۱۳}

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امین وحی خدا و پایان بخش پیامبران او و بشارت دهنده رحمت او و هشدار دهنده عذاب اوست.»

○ تکمیل‌کننده خانه نبوت

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أنا منلی فی الانبیاء کمثل رجل بنی داراً فاکملها و حسنھا الا موضع کبنة فکان من دخل فیها فنظر الیها قال ما احسنها الا موضع هذه اللبنة، فانما موضع هذه اللبنة حتی ختم بی الانبیاء»^{۱۴}

مثل من در میان انبیاء مانند مردی است

به تکامل باید روی آن حرکت کند دارا نیستند. لذا اهم در شناخت طبیعت انسان و هم در تعیین جاده‌ای که برای وصول به مقصد باید ببیناید، دچار افراط و تفریط شده‌اند،^{۱۹} اما دین این توانایی را دارد.

□ ۳- غریزهٔ استخدام:

وجود سر تا پا احتیاج انسان نشان می‌دهد که او در همهٔ شؤون زندگی خود اجتماعی است. چون می‌دانیم که او همه چیز را برای خود می‌خواهد و در راستای آن مخلوقات جهان را به استخدام درمی‌آورد. او حتی این غریزهٔ فطری (استخدام) را در مورد هم نوعانش هم به کار می‌برد.

اما چون دیگران حاضر نیستند منافع خود را رایگان به او بدهند، ناچار مقداری از منافع خود را به آن‌ها می‌دهد. تا نیاز خود را از آنان تامین کند و به این صورت مدنیت و تعاون بین انسان‌ها برقرار می‌شود. طبیعی است چون این همکاری و چشم‌پوشی از منافع در سایهٔ ناچاری صورت گرفته است، من انسان‌ها در پی فرصتی است که زنجیرهای تعاون را از هم بگسلد و همه چیز را از آن خود کند و تاریخ آکنده است از نمونه‌های بدوی و مدرن چنین اقداماتی.^{۲۰} حاصل این که:

* الف: ضرورت نزول وحی و دین (نبوت)

□ ۱- ضعف هدایت غریزی:

هدایت از جملهٔ مظاهر الهی است که بر سراسر هستی حکم می‌راند: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسْوَىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾^{۱۶} و ﴿رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^{۱۷} و البته هر موجودی به تناسب درجهٔ کمال خود از نوعی خاص از هدایت بهره می‌برد. در حیوانات، غریزهٔ قوی و تخلف‌ناپذیر وسیلهٔ هدایت است ولی در انسان‌ها که غریزه در ضعیف‌ترین حد ممکن است وسیلهٔ هدایتی و کنترلی دیگری لازم است که آن وحی^{۱۸} می‌باشد و خداوند به وسیلهٔ انبیاء این رهنم ردها را در اختیار بشر قرار می‌دهد.

□ ۲- ناتوانی در شناخت:

تاریخ بشری شاهد بروز عقاید و مکتب‌های فراوانی است که می‌خواهند طبیعت انسان را مطابق شرایط ذهنی خود تفسیر کنند و زندگی تکاملی او را تعلیم دهند. عقایدی که محصول فکر و موضع‌گیری‌های خاص بنیان‌گزاران آن‌ها بوده و هیچ یک توانایی شناخت طبیعت واقعی انسان و جاده‌ای را که برای رسیدن

مردم هستند و کاری به اعتقاد و اخلاق ندارند، لذا انسان در ماورای مواد قانونی، یعنی اعتقاد و اخلاق آزاد است. چون ماورای قانون اجتماعی، ضامن اجرا ندارد. تنها روشی که می‌تواند صفات درونی انسان و اعتقاد را ضمانت و اصلاح کند روش دینی است که به هر سه جهت اعتقاد، اخلاق و اعمال رسیدگی می‌کند. پس رافع حقیقی اختلافات اجتماعی تنها روش دینی است که از مجرای وحی صورت می‌گیرد.^{۲۱}

* (ب) دلایل تعدد پیامبران

■ ۱ - پیامبران تشریحی: این دسته از پیامبران که دستورالعمل‌های الهی را برای بشر آورده‌اند و اولوالعزم نامیده می‌شوند (نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، پیامبر اکرم ﷺ) صاحب نبوت تشریحی‌اند و البته در کنار و به تبع آن، نبوت تبلیغی نیز داشتند. همان‌گونه که گفتیم نبوت تشریحی به خاطر نیاز انسان به هدایت الهی است و در طول زمان‌ها ۵ بار تجدید شده است. نیازهای بشر به دو گروه ثابت و متغیر تقسیم می‌شود و دستورات ادیان مختلف هم به تبع انواع نیازهای بشر به دو گروه ثابت و متغیر تقسیم شده است. گروهی از دستورات عمل‌ها که ثابت و

۱. انسان نمی‌تواند در قانون‌گذاری خود خلاف غریزه و شعور خود (من‌خواهی) عمل کند.
۲. امکان ندارد شعور غریزی که خود عامل اختلاف، فساد و فزون‌خواهی است موجب اصلاح شود.
۳. راه پایان دادن به اختلافات، هدایت و کنترل از سوی نیرویی است که ذی‌نفع نباشد که همان خداست و از طریق وحی عمل می‌کند.

□ ۴ - ناکارآمدی قوانین بشری برای

اصلاح صفات درونی:

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:
«به‌طور کلی در میان بشر سه نوع روش اجتماعی بیشتر نبوده نیست:

الف) روش استبداد که مقدرات مردم را به دست اراده‌گزافی می‌دهد و هر چه دلخواه او بود بر مردم تحمیل می‌شود.

ب) روش حکومت اجتماعی: اداره امور مردم به دست قانون گذارده می‌شود و یک فرد یا هیئت مسئول اجرا می‌شود.

ج) روش دینی: اراده تشریحی خداوند در مردم به دست همه مردم حکومت کرده و اصل توحید و اخلاق فاضله و عدالت اجتماعی را تضمین می‌کند.

در دو روش اول و دوم تنها مراقب افعال

پیامبران نیز عبارت بود از تحریف‌هایی که در طول زمان در دین صورت می‌گرفت و یا احیاناً به بوته فراموشی سپرده می‌شد و پیامبران تبلیغی به قصد احیای دین و شریعت به میان آنان فرستاده می‌شدند. این پیامبران چنان زیاد بودند که در تاریخ می‌خوانیم بنی اسرائیل در یک شب ده‌ها تن از آنان را کشتند و فردا بر سر کارهایشان حاضر شدند بی آن که متأثر باشند. پس به طور خلاصه می‌توان گفت: دلیل تعدد پیامبران تشریحی، ظهور نیازهای جدید و دلیل تعدد پیامبران تبلیغی، تحریف، فراموشی و یا وارد شدن هر نوع آسیب اجتماعی، علمی و ... به شریعت‌های قبل بود.

* ج: ویژگی‌های اسلام (راز خاتمیت)

مطالعه ویژگی‌های دین اسلام نشان می‌دهد که دلایل تعدد پیامبران تشریحی از بین رفته است و این دین می‌تواند پاسخگوی تمام نسل‌ها باشد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

□ ۱- اسلام قانون کلی است نه برنامه شهید مطهری رحمته‌الله در این باره می‌نویسد: «اجتماع بشری گاه آن چنان جامد و ساکن و اسیر عادات دست و پاگیر

مشترک بین دین هاست، در حقیقت برخاسته از فطرت است و گروهی دیگر از دستورالعمل‌ها مطابق نیازهای مقطعی هر امت، براساس همین دستورالعمل‌های مشترک است که قرآن کریم اصرار دارد پیامبران را دعوت کننده به سوی یک دین واحد معرفی کند و می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾. ۲۲

در کنار این اصرار، قرآن کریم اختلاف‌ها را نیز مطرح می‌کند: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمَنَاجِئًا﴾. ۲۳
برای هر کدام (امت) یک راه ورود و یک طریقه مخصوص قرار دادیم. بنابراین چون اصول فکری و عملی که پیامبران به آن دعوت می‌کردند یکی بود، اختلاف شرایع و مناہج و قوانین جزئی در ماهیت این راه که در منطق قرآن به آن اسلام گفته شده تاثیری ندارد.

■ ۲- پیامبران تبلیغی: همان گونه که می‌دانیم در فاصله میان پیامبران صاحب شریعت، پیامبران زیادی ظهور کرده‌اند که مبلغ شریعت‌های قبل بودند و وظیفه تعلیمی، ارشادی و تبلیغی داشتند و خود صاحب شریعت نبودند. دلیل ظهور این

که همه پیامبران، مقدمه ظهور نبوت جامع بودند، لذا وظیفه داشتند نوید اکمال و اتمام دین را در دوره خاتم بدهند. لذا رسول اکرم ﷺ می فرمود: «آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة»^{۲۶}

به این ترتیب مشخص می شود که جریان نبوت تشریحی در مسیر خود مسیر تکاملی داشته و آخرین حلقه آن، مرتفع ترین قله آن نیز می باشد.

در این مرحله تمام دستورهای الهی کشف شده و دیگر مرحله ای کامل تر باقی نمی ماند که کسی توان آوردن قانون جامع تری داشته باشد، لذا خداوند می فرماید: ﴿و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صَدَقًا وَ عَدْلًا لَمْ یَبْدُلْ لَکَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ﴾^{۲۷}

□ ۲- اسلام هماهنگ با تحول طبیعت است: پیرامون این روایت «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة»^{۲۸} اشکالاتی مطرح شده که یکی از آنها مربوط به قانون تغییر و تحول دائمی طبیعت است و این که ممکن نیست هیچ حلال و حرامی هم ثابت بماند، لذا قانون اسلام هم قابل تبدیل و تغییر است.

شهید مطهری رحمته الله علیه در پاسخ این اشکال معتقد است: «آن چیزی که همواره در تغییر و تحول است ماده و ترکیبات مادی

می شود که نیازمند به نیرویی است که زنجیرها را از او بگیرد و او را به حرکت درآورد و گاه آن چنان هوس نوحواهی پیدا می کند که سنن و نوامیس خلقت را فراموش می کند. بدیهی است که تندروی یا کندروی یا انحراف به راست یا چپ هر کدام برنامه مخصوص به خود دارد. برای جامعه منحرف به راست، نیروی اصلاح کننده باید متمایل به چپ باشد و به عکس. این است که دوای یک زمان و یک دوره و یک قوم برای زمان دیگر و قوم دیگر، درد و بلای زمینی است و این است راز این که رسالت ها مختلف و احیاناً به صورت ظاهر متضاد جلوه می کند. ... و راز موقت بودن تعلیمات این گونه پیامبران همین است ... رسالت پیامبر اسلام با همه رسالت های دیگر این تفاوت را دارد که از نوع قانون است نه برنامه. قانون اساسی بشریت است، مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو یا راست رو یا چپ رو نیست»^{۲۴}

به این ترتیب طرحی جامع است که همه طرح های جزئی (برنامه ها) و تعلیمات موقت کتب آسمانی دیگر را دارد. لذا قرآن کریم خود را نگهبان و حافظ سایر کتب آسمانی معرفی می کند.^{۲۵}

به عبارت دیگر می توان رابطه اتصالی نبوت های تشریحی را این گونه توضیح داد

نیازمندی‌های هر عصر با عصر دیگر متفاوت است، پس چگونه امکان دارد قوانین ثابتی را برای همه اعصار تجویز کرد؟

در پاسخ به این دیدگاه باید به هر یک از عناصر سه گانه آن (جبر تاریخ، مقتضیات جدید و نیازمندی‌های جدید) پاسخ داد.

۱. جبر تاریخ: در این که سرگذشت بشر مانند همه حوادث جهان قانون لایتغیری دارد و عوامل تاریخی مانند همه عوامل دیگر تأثیرات قطعی و ضروری دارند سخنی نیست. قرآن کریم نیز با زبان مخصوص خود، تحت عنوان سنّه اللّه آن را تأیید می‌کند. ولی سخن در شکل تأثیر این عوامل است که آیا تأثیر جبری عوامل تاریخ به این شکل است که همه چیز موقت و محدود و محکوم به زوال است یا به شکل دیگر می‌باشد؟ بدیهی است که بستگی به نوع عامل دارد. اگر عوامل گرداننده تاریخ ثابت و پایدار باشند، نتیجه تأثیر جبری آن‌ها به این شکل خواهد بود ... که جریانی را ادامه دهد و اگر برعکس ناپایدار باشند نتایج آن‌ها نیز ناپایدار خواهد بود. یکی از عوامل تاریخی عامل مذهبی است. در نهاد بشر گرایش به

جهان است، اما قوانین و نظامات، خواه نظامات طبیعی و یا نظامات اجتماعی منطبق بر نوامیس طبیعی، مشمول این قانون نمی‌باشد ... گیاهان و جانوران زاده می‌شوند و می‌زیند و می‌میرند اما قوانین زیست‌شناسی همچنان زنده است.

همچنین است حال انسان‌ها و قانون زندگی آن‌ها. انسان‌ها از آن جمله شخص پیامبر می‌میرد ولی قانون آسمانی او زنده است.

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق در طبیعت پدیده‌ها متغیرند، نه قانون‌ها. اسلام قانون است نه پدیده. اسلام آن وقت محکوم به مرگ است که با قوانین طبیعت ناهماهنگ باشد اما اگر چنانچه خود مدعی است از فطرت و سرشت انسان و اجتماع سرچشمه گرفته باشد و با طبیعت و قوانین آن هماهنگی داشته باشد، چرا بمیرد؟ ...»^{۲۹}

□ ۳- اسلام مخالف نوحواهی نیست:

گروهی عقیده دارند که مقررات اجتماعی براساس نیازمندی‌های اجتماعی وضع می‌شود و نیازمندی‌ها که مبنای مقررات هستند، به موازات توسعه و تکامل عوامل تمدن متغیرند.

ثانوی که ناشی از نیازمندی‌های اولی است. مانند نیاز به انواع وسایل زندگی، در هر عصر و زمانی متفاوت است. پس تغییر و تحول‌ها مربوط به نیازمندی‌های ثانوی

در طبیعت پدیده‌ها

متغیرند، نه قانون‌ها. اسلام

قانون است نه پدیده. اسلام

آن وقت محکوم به مرگ

است که با قوانین طبیعت

ناهماهنگ باشد اما اگر

چنانچه خود مدعی است از

فطرت و سرشت انسان و

اجتماع سرچشمه گرفته باشد

و با طبیعت و قوانین آن

هماهنگی داشته باشد، چرا

بمیرد؟ ...»

است و نیازمندی‌های اولی و حتی برخی از نیازمندی‌های ثانوی مانند زندگی اجتماعی ثابت و غیر قابل تغییر است.

ثانیاً: با تغییر نیازمندی‌ها، قوانین و قواعد اساسی زندگی تغییر نمی‌کند. توضیح این‌که: درست است که توسعه

پرستش - به هر شکل و به هر صورت - وجود داشته است. پس این که جبر تاریخ را مساوی با موقت و محدودیت گرفته و دلیلی برای ناپایداری هر قانون و قاعده‌ای بگیریم، اشتباه محض است.

جبر تاریخ، آن‌جا ناپایداری را نتیجه می‌دهد که عامل مورد نظر مانند عامل تولید اقتصادی ناپایدار باشد و عامل دیگر جای آن را بگیرد.

حقیقت این است که فرضیه مساوی بودن جبر تاریخ با ناپایداری همه شئون زندگی انسان، مولود فرضیه یک بعدی بودن انسان است. از نظر این گروه، عامل اصلی تاریخ در هر عصری اقتصاد است و جنبه‌های دیگر را نیز این عامل تعیین می‌کند.

۲. نیازمندی‌ها: در این باره نیز باید گفت: اولاً نیازمندی‌ها بر دو گونه اولی و ثانوی هستند.

نیازمندی‌های اولی از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر سرچشمه می‌گیرد و تا ابد این نیازمندی‌ها هستند. اعم از نیازمندی‌های جسمی، روحی یا اجتماعی مانند نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن، همسر، علم، زیبایی، معاشرت، مبادله، تعاون، عدالت و ... اما نیازمندی‌های

درجه فرهنگ دارد بخواهد برای همیشه تثبیت کند. پس قانون هر چه کلی باشد و توجه خود را به روابط میان اشیاء یا افراد (به جای شکل های ظاهری) معطوف سازد بقای بیشتری خواهد داشت.

۳. مقتضیات زمان: برخی عقیده دارند وابستگی بشر به یک سلسله احتیاجات مادی و معنوی و تغییر دائمی عوامل رفع کننده این احتیاجات و کامل تر شدن دائمی آنها که به نوبه خود یک سلسله احتیاجات جدید نیز به وجود می آورند، سبب می شود که مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی در هر عصر و زمانی تغییر کند و انسان الزاماً خود را با مقتضیات جدید تطبیق دهد حال آن که ثابت بودن دین مقاومت در برابر این الزامات است.

در پاسخ به این دیدگاه باید گفت: همه پدیده های نو که رخ می دهند از نوع افکار بهتر و عوامل کامل تر برای تداوم زندگی سعادت مندانه نیستند.

لذا وظیفه انسان تنها انطباق و پیروی از زمان و مقتضیات آن (افکار، عادات) نیست، بلکه انسان وظیفه کنترل و اصلاح زمان و مقتضیات را هم بر عهده دارد. براساس این دیدگاه دیگر فلسفه هایی مثل «دنای امروز نمی پسندد»، «مد روز نیست» و

عوامل تمدن، نیازمندی هایی را ایجاد می کند، ولی این توسعه لازم نمی کند که حتماً قوانین حقوقی و جزایی و مدنی مربوط به داد و ستدها، وکالت ها و ... - اگر مبتنی بر حقوق فطری واقعی و عدالت باشند - عوض شوند، چه رسد به قوانین مربوط به رابطه انسان با خدا یا با طبیعت. باید توجه کرد که قانون راه عادلانه تامین نیازمندی را معین می کند و تغییر وسایل مورد نیاز سبب نمی شود که راه تحصیل و استفاده و مبادله عادلانه عوض شود، مگر این که فرض کنیم همان طور که اسباب و وسایل و ابزارها متکامل می شوند، مفاهیم حق، عدالت و اخلاق هم تغییر می کنند و به عبارت دیگر فرض کنیم حق و عدالت و اخلاق یک سلسله مفاهیم نسبی هستند، یک چیز در یک زمان حق و عدالت و اخلاق و در زمان دیگر ضد حق و عدالت و اخلاق است. اما باید گفت آنچه در باب اخلاق، عدالت و حق متغیر است، شکل اجرایی و مظهر عملی آن هاست نه حقیقت و ماهیتشان. و خلاصه این که: تناقض میان قانون و احتیاجات نو به نو، زمانی پیدا می شود که قانون به جای مشخص کردن خط سیر، به تثبیت شکل زندگی بپردازد. مثلاً وسایل و ابزار خاصی را که وابستگی تام به

... رنگ می‌بازد.

می‌توان متوجه شد:

۱. دخالت عقل در حریم دین: از آن جا که مقررات اسلامی با واقعیت زندگی سر و کار دارد و اسلام برای تعلیمات خود رمزهای مجهول قائل نشده، لذا به عقل جایگاه ویژه‌ای داده و آن را جز، منابع خود می‌داند و فقها در این باره قاعده‌ای به نام «قاعده ملازمه» دارند که:

كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَكَلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ.

۲. جامعیت اسلام: در توضیح این اصل باید به آیه‌ای از سوره بقره توجه کرد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^{۳۰} «این چنین شما را جماعت معتدل قرار دادیم تا حجت بر مردم دیگر باشید و پیغمبر حجت بر شما باشد.»

همان گونه که گفتیم اسلام قانون است و برنامه برای یک وضعیت ویژه (مثلاً بازگرداندن از افراط به سوی تعادل) نیست، بلکه همه‌صور ممکن خروج از تعادل را در خود دارد. لذا یک جنبه بودن یک قانون و مکتب دلیل منسوخ شدن آن است. و چون عوامل موثر بر زندگی انسان فراوان است چشم پوشی از هر یک، عامل عدم تعادل خواهد بود. پس مهم‌ترین رکن

اسلام با مقتضیات متغیر مثبت زمان هیچ تضاد فی ندارد و با پیشروی به سوی زندگی بهتر موافق و با پسروی مخالف است و نمی‌توان مخالفت با پسروی را عیب و نقص دانست. با این سه مقدمه مشخص می‌شود که صرف تغییر نیازمندی‌های بشر متضاد با جاودانه بودن دین و نیاز به دین جدید نخواهد بود و اسلام مخالف نخواستگی نیست.

□ ۴ - موافقت با فطرت موجب انعطاف دین است.

طبیعی است که یک قانون برای احاطه بر تمام صور متغیر زندگی و ارائه راه‌حل برای هر نوع مشکلی، باید نوعی انعطاف و تحرک داشته باشد و از خشک و جامد بودن بر کنار باشد. دین اسلام که اصل «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة» را به عنوان رکن ضروری خود می‌داند به یک دلیل توان و ظرفیت چنین انعطافی را می‌یابد و آن در سایه وابستگی کامل اسلام به طبیعت انسان (فطرت) و اجتماع اوست. لذا چون فطرت و طبیعت ماندنی است؛ قوانین اسلام نیز ماندگار خواهد بود. اتکای اسلام به فطرت را از این راه‌ها

می‌رفت و نیاز به پیامبر و دین جدید می‌شد. تفاوت واقعی اسلام با دیگر ادیان در همین جا نهفته است که اسلام برای نیازهای متغیر، وضعیت دیگری را در نظر گرفته است به این گونه که این اوضاع متغیر در هر عصر را با اصول ثابت و لایستغیر خود مربوط ساخته است به گونه‌ای که در هر عصر و موقعیتی، آن اصول ثابت می‌توانند قانون فرعی خاص و متناسبی تولید نمایند.

شهادت مطهری علیه السلام برای این ویژگی چنین مثالی طرح می‌کند:

«دانشمندان اسلامی به ثبوت رسانده‌اند که وجوب تحصیل دانش از نظر اسلام در دو مورد است یکی در موردی که تحصیل ایمان به دانش بستگی دارد و دیگر در مواردی است که انجام یک وظیفه به آن وابسته است. در مورد دوم می‌گویند: وجوب طلب دانش «تهیوی» است یعنی برای این است که انسان را برای عمل به وظیفه آماده کند. این جاست که تحصیل علوم از نظر وجوب و عدم وجوب به حسب مقتضیات زمان متفاوت می‌شود. در برخی از زمان‌ها انجام تکالیف اسلامی حتی تکالیف اجتماعی از قبیل تجارت، صنعت، سیاست و غیره نیاز چندانی به تحصیل دانش ندارد و تجربیات عادی کافی

جاوید ماندن، توجه همه جانبه مادی، روحی، فردی و اجتماعی است. جامعیتی که اسلام به دلیل قانون کلی بودن دارد، به خلاف دین‌های دیگر که تنها برنامه‌اند و مخصوص یک جنبه و موقعیت.

۳. رابطه علی و معلولی احکام دین با

مصالح و مفساد واقعی

در اسلام اعلام شده است که احکام تابع مصالح و مفساد واقعی است و البته این مصالح و مفساد در یک درجه نیستند.

اسلام اجازه داده که علمای امت درجه اهمیت مصلحت‌ها را با توجه به راهنمایی

اسلام بسنجند و امر پر اهمیت را ترجیح دهند. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «اذا اجتمعت حرمتان، طرحت الصغرى للكبرى.»

در این باب می‌توان به مسأله تشریح بدن میت مسلمان در عصر حاضر اشاره کرد.

□ ۵- چاره‌جویی برای نیازهای متغیر:

گفتیم که تفاوت ادیان در پاسخ‌دهی به نیازهای متغیر است و گرنه در نیازهای ثابت همه یک جواب دارند، هر چند شیوه‌ها متفاوت باشد. در پاسخ‌دهی به نیازهای متغیر نیز هر دین، طبق شرایط ویژه‌ای که در آن قرار داشت برنامه‌ای اجرایی ارائه می‌کرد و لذا با گذشت آن شرایط و زمان، برنامه مذکور نیز از بین

که آنچه در زمینه‌های فقهی، سیاسی، اجتماعی و غیره انسان محتاج به آن است بیان کرده باشد.» (همان، مرداد ۷۸)

«دین برای ساختن آخرت است.»

(همان، جهان اسلام، مهر ۷۷)

«برای عناوین جدید بشری همچون تحزب و غیره نمی‌توان مبانی فقهی و یا کلامی درست کرد.»

(روزنامه ایران، دی ۷۷، محمد مجتهد شبستری)

«حکومت دینی قدرت اداره دنیای مردم را ندارد.»

(ماهنامه کیان، فروردین ۷۷، اکبر گنجی)

«مفاهیم جدید سیاسی و اجتماعی و حکومتی اصلاً در فقه ما سابقه ندارد تا ما بخواهیم از آن‌ها مجوز بگیریم. حکومت، عدالت و آزادی زمان پیامبر با زمان ما متفاوت است. بنابراین نمی‌توان الگویی از آن برای امروز یافت.»

(ماهنامه کیان، بهمن ۷۷، محمد مجتهد

شبستری)

«اسلام هیچ حکمی در باب سیاست نسبت به مسائل عصر ما ندارد و بسیاری از فتاوی فقهها در این زمینه توجیه عقلایی ندارد.» (کیان، فروردین ۷۸، همان)

«فلسفه و علم جدید منابع مستقل معرفت و استخراج احکام اجتماعی‌اند و

است. ولی در زمان دیگر مانند زمان ما انجام این وظایف آن چنان پیچیده و دشوار است که سال‌ها درس و تخصص لازم است تا انجام تکالیف اجتماعی اسلامی (واجب‌های کفایی) امکان پذیر گردد. از این رو تحصیل علوم سیاسی و اقتصادی و فنی و غیره که در عصری واجب نبود، در عصر دیگر واجب می‌شود. چرا؟ چون اجرا و عملی ساختن اصل لزوم حفظ حیثیت و عزت و استقلال جامعه اسلامی که یک اصل ثابت و دائم است در شرایط این زمان جز با تحصیل و تکمیل دانش حاصل نمی‌شود.»^{۳۱}

براساس این نگرش و تحلیل، پیوچی ادعای کسانی که با آب و تاب مطالب زیر را اعلام می‌کنند معلوم می‌شود.

«اسلام هزار و چهارصد سال پیش در مورد مفاهیم اجتماعی امروز نظر ندارد.» (هفته نامه آبان، مهر ۷۷، علیرضا دستافشان)

«دین در تمام زمینه‌های اقتصاد، حکومت، تجارت، قانون، اخلاق، ارزش‌ها، اعتقادات و غیره احکامی حداقل دارد و اکثر را به عقل بشری واگذار نموده است.»

(ماهنامه کیان، فروردین ۷۷، عبدالکریم سروش)

«اکمال دین که در قرآن آمده به این معناست که دین به وظیفه خود که بیان حداقل است کاملاً عمل کرده است نه این

- تابع دین نیستند.»
(روزنامه نشاط، اردیبهشت ۷۸، همان)
- «دین امری فردی و در رابطه فرد با خداست.»
- (روزنامه صبح امروز، اردیبهشت ۷۸، حاتم قادری)
- «دین هیچ ارتباطی به امور اجتماعی و سیاسی و حکومتی ندارد.»
- (صبح امروز، خرداد ۷۸، عبدالکریم سروش)
- «حقیقت ثابت نذاریم، حتی در دست انبیاء و معصومین هم حقیقت ثابتی نبوده که بتوانند آن را برای همه از منته و امکانه دیکته کنند.»
- (هفته‌نامه توانا، شهریور ۷۷، مقصود فراستخواه)
- «وحي برای نسل‌های بعد از زمان خود قابل فهم نیست.»
- (هفته‌نامه آبان، دی ۷۷، احمد نراقی)
- و صدها مورد دیگر ...
- پی‌نوشت‌ها:**
- ۱- احزاب / ۴۰.
- ۲- احزاب / ۴۰ در مورد فرزند خواندگی زید بن حارثه است.
- ۳- نمونه این نوع استفاده سوره یس، آیه ۶۵ است.
- ۴- مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۵- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴ تا ۲۸۹، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۸؛ مستدرک حاکم، ص ۳۶، ص ۱۰۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۳۶۹ و ۴۳۷ و ...
- ۶- وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵؛ خصال، ج ۲، ص ۴۸۷.
- ۷- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۳۱ و وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۵.
- ۸- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۶۶ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۷.
- ۹- نهج البلاغه، خطبه اول، زمانی، ص ۲۲.
- ۱۰- همان، خطبه ۷۱، ص ۱۳۰.
- ۱۱- همان، خطبه ۹۰، ص ۱۹۴.
- ۱۲- همان، خطبه ۱۲۲، ص ۳۰۸.
- ۱۳- همان، خطبه ۱۷۲، ص ۴۱۹.
- ۱۴- مجمع البیان، ذیل آیه ۴۰، سوره احزاب، به نقل از صحیح بخاری و مسلم.
- ۱۵- مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۵۳.
- ۱۶- اعلیٰ / ۲ و ۳.
- ۱۷- طه / ۵۰.
- ۱۸- وحي تشریحی منظور است.
- ۱۹- اسلام دین جاودانی، ص ۴۵.
- ۲۰- مجموعه رسائل، علامه سید محمد حسین طباطبایی، ص ۲۳.
- ۲۱- همان، ص ۳۲.
- ۲۲- شوری / ۱۳ و آيات ۶۷ آل عمران و ۱۳۲ بقره را بنگرید.
- ۲۳- مانده / ۴۸.
- ۲۴- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۶۳.
- ۲۵- و انزلنا الیک الکتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیه من الکتاب و مهیماً علیّه. مانده / ۴۸.
- ۲۶- سفینه البحار، ماده لوی.
- ۲۷- انعام / ۱۱۵.
- ۲۸- کافی، ج ۱، ص ۵۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۰.
- ۲۹- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۳۰- بقره / ۱۴۳.
- ۳۱- این بخش از مقاله برگرفته از مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۷۸ تا ۱۹۴ است.